

رای داده‌اید؟ گفت آخر رفقای شوروی او را تأیید می‌کنند. این حرف را به خود می‌گفت.^۱

در کجای این اظهار نظر ها گفته شده طبری همان موقع «مسائلی را می‌نوشت که با مارکسیسم انطباق نداشت»؟ اصلاً صحبت شک در مارکسیسم نبود. کیانوری هم در تکذیب ادعای مصاحبه‌کننده راجع به نبریدن طبری از مارکسیسم می‌نویسد:

من هیچ وقت به یاد ندارم که طبری چیزی بنویسد که مارکسیسم را رد کند و یا اصالت مذهب را مطرح کند. هیچ وقت! اگر شما با هرکس دیگر که با مطبوعات حزبی آشنایی داشته باشد صحبت کنید عین همین پاسخ را به شما می‌دهد.^۲

۴۷۸- توبه دیر هنگام

مصاحبه‌کننده به هیچ روی زیر بار نمی‌رود و چون نسبت به طبری سخت ارادت می‌ورزد، حاضر نیست ذره‌ای از اعتقادات خود، که خلاف همه واقعیت‌هاست، عدول کند. او همچنان در نظریات بی‌پایه و مایه خود اصرار می‌کند و به چانه‌زدن می‌پردازد:

ولی طبری در رساله جستارهایی از تاریخ که سال ۱۳۶۱ چاپ شده، صراحتاً مسائلی را درباره تمدن‌ها مطرح می‌کند که به هیچ وجه با مارکسیسم انطباق ندارد. او در این کتاب جنگ صلیبی را تهاجم تمدن غرب به شرق و انقلاب اسلامی را واکنش تاریخی آن پس از سده‌ها می‌خواند. طبری در کتاب دیگر، که آن هم در سال ۱۳۶۱ چاپ شد می‌نویسد: «زمانی بود... که شوالیه‌های مسیحی... جنگ‌های صلیبی را علیه خاورزمین اسلامی دایر کردند... اکنون زمانی است که انقلابیون مسلمان، کشورهای اسلامی را برای نجات همین اورشلیم... بسیج می‌کنند... معنی این سخن آن است که انقلاب ایران نه تنها در درون... ادامه

۱- یاد مانده‌ها و یادداشت‌های ایرج اسکندری، ص ۱۷۴

۲- کیانوری، خاطرات، ص ۵۲۶، تأکیدها بر متن اضافه شده است

دارد... بلکه در بیرون نیز ادامه دارد و سرانجام نه تنها باید رژیم صدام را برود، بلکه اسرائیل غاصب را بکوبد و قدس را رهایی بخشد»^۱ خود شما بهتر می دانید که این گفته طبری پیش از دستگیری نه با مارکسیسم انطباق داشت و نه - از نظر سیاسی - با موضع شوروی و حزب توده در قبال انقلاب اسلامی، جنگ تحمیلی و مسئله اسرائیل... آیا این نشانه آن نیست که تأثیر پذیری احسان طبری از انقلاب اسلامی در وراء قالب های مارکسیستی و مواضع رسمی حزب توده بوده است؟^۲

مصاحبه کننده توجه ندارد که اعتقادات نویافته طبری گر چه پیش از دستگیری وی می باشد، ولی همچنین سه سال پس از ورود او به ایران انقلابی و فقط سه ماه قبل از موج اول دستگیری های سران حزب توده بوده است. در اواخر تابستان ۱۳۶۱ حزب توده خطر مسلم دستگیری را بیخ گوش خود احساس می کرده است، بطوری که با علم به نزدیک شدن خطر، فرار کردند. طبری نیز از یک سال قبل از آن می خواست کشور را ترک کند. اما بنا به گواهی همین خاطرات، سپاه پاسداران به او اجازه خروج نداد.^۳ غیر از این خطر و قصد فرار، به شهادت بسیاری از خاطره نویسان توده ای و گواهی اکثر هیئت رهبری و حتی کادرهای ساده حزب توده، احسان طبری همیشه از قدرت های حاکم مجیزگویی می کرد. اصولاً کتاب بیراهه به قصد اثبات وجود این گونه خصائص طبری نگارش یافت.

جالب این است که آقای «شخص ثالث» نیز در مقاله پیشین، اصالت انقلاب و نظام جمهوری اسلامی را با ارزش طبری برابر شمرده، ضمن گفتار مبسوطی کلیه مخالفان طبری را از مخالفان انقلاب اسلامی دانسته، گفته است «طیفی از روشنفکران غرب گرای... متمایل به چپ (مانند خط نیروی سومی ها و سوسیالیست ها) و... علیه

۱- نظری به سیر انقلاب کشورها، انتشارات حزب توده ایران، شهریور ۱۳۶۱، ص ۱۲، نقل از خاطرات کیانوری، ص ۵۲۷، نقطه چین ها اکثراً از طرف مصاحبه کننده و کمتر از طرف نگارنده می باشد

۲- کیانوری، خاطرات، ص ۵۲۷

۳- همان، ص ۵۲۲

حزب توده و شخصیت ایدئولوژیک آن (طبری) موضع گرفتند. در واقع آنها از موضع عناد و ستیز با انقلاب و نظام جمهوری اسلامی علیه طبری موضع گرفتند^۱ و به عنوان نمونه اسم نگارنده، مؤلف کتاب بیراهه را ذکر کرده است. از قضا در کتاب سیاست و سازمان حزب توده از آغاز تا فروپاشی نیز با ذکر اسم، عین تحلیل مذکور وجود دارد. معلوم می‌شود این هر سه بررسی ناشی از ذهنیت، و احتمالاً به قلم یک نفر است. در جواب، تنها به این اکتفا می‌کنم: حال که به اصطلاح او علیه کیانوری موضع گرفته‌ام ایشان چه تعبیر و تفسیری دارند؟!۱

کیانوری پس از آخرین جمله مصاحبه کننده جواب می‌دهد:

چنین چیزی نیست... من باید او را به شما بشناسم. طبری آدم بسیار ضعیفی بود. شما خاطرات انورخامه‌ای را بخوانید و ببینید که بهترین رفیق طبری و کسی که طبری را به کمونیسم جلب کرد درباره او چه نوشته است... ولی واقعاً طبری توانایی زندگی و شرایط سخت را نداشت و به همین جهت با همه خوب بود... او با دکتر رادمنش رفیق جانجانی بود. چرا؟ برای اینکه دکتر رادمنش همیشه و هر سال، بدون استثنا بهترین استراحت‌ها را به طبری می‌داد... اولین مکان استراحت در بهترین نقاط متعلق به طبری بود. در برخوردها نیز آدم ضعیفی بود و همیشه می‌خواست مراعات همه را بکند... طبری چنین آدمی بود.

با وجود این، وقتی ورق برگشت، طبری «اول کسی هم بود که به عزل رادمنش رای داد»^۲ ولی مصاحبه کننده که از طبری مسلمان بتی ساخته، حاضر نیست به این سادگی‌ها از تعریف و تسلیم در برابر او دست بردارد:

وضع طبری وضع خاصی بود. او یک چهره ادبی و علمی بود و حتی بخشی از عناصر روشنفکر به دلیل طبری به حزب توده جذب شدند. در واقع می‌توان گفت که طبری از حزب توده چیزی نگرفت بلکه بعکس خیلی

۱- حرف دیگر، صص ۱۱۱ و ۱۱۲ تأکید از نگارنده است

۲- یادماندها و یادداشت‌های پراکنده ایرج اسکندری، چاپ خارج از کشور، صص ۱۷۴

چیزها، به ویژه جاذبه و وجهه روشنفکری، به حزب داد. آری، طبری هیچ چیز از حزب توده نگرفت جز تأمین زندگی، آسایش، شهرت و آوازه و ۳۰ سال زندگانی امن و راحت، همراه با بهترین مسافرت‌های تفریحی و هر ساله در بهترین استراحتگاه‌ها؛ و تنها چیزی که به حزب توده داد جاذبه کاذب روشنفکری بود. طبری تا قبل از اینکه عضو حزب بشود، هیچ چیز نداشت و از تصدق‌سر حزب صاحب همه گونه امکانات و کمالات شد. طبری فقط در حزب توده دو مرتبه ترسید که هر دو مرتبه منجر به فرار او از ایران شد. کیانوری چهره ادبی و فلسفی و تا حدودی مارکسیستی او را تأیید می‌کند، ولی همچنان بر سر ضعف شخصیت او پای می‌فشارد. موضوع طبری، دومین اظهار نظر درست و درشت کیانوری است. ولی در سایر موارد قضاوت‌های عادلانه‌ای ندارد.

۴۷۹- فرج‌الله میزانی

یکی از کسانی که مورد تجلیل زیاد کیانوری قرار گرفته، فرج‌الله میزانی (نام مستعار ف.م. جوانشیر) است. میزانی از دستیاران مورد اعتماد کیانوری بود که در زمان دبیر اولی او به مقام دبیر دومی و مسئولیت تشکیلات کل در ایران رسید. کیانوری او را به عنوان یک فرد حزبی مؤمن، تشکیلاتی و نویسنده‌ای فاضل می‌ستاید که آثاری از قبیل تجربه ۲۸ مرداد و افسانه پلاهای ایران و جز آن را خلق کرد. ما درباره ابتدال این هر دو کتاب قبلاً بحث کرده‌ایم و نیازی به تکرار نمی‌بینیم. کیانوری اصولاً به جوانشیر فوق‌العاده اعتقاد دارد و او را «عقل منفصل کیانوری» دانسته‌اند. یکی از صاحب‌نظران برجسته (که اجازه ندارم نامش را فاش کنم) به نگارنده گفت: «قسمت اعظم نقل قول‌های کیانوری در خاطراتش، از کتاب تجربه ۲۸ مرداد است. منتها در موارد زیادی کیانوری اسم منبع را ذکر نمی‌کند. اساساً میزانی عقل منفصل کیانوری است و اغلب تحلیل‌هایش از همین کتاب است. به همین جهت هر جا میزانی اشتباه کرده یا دغل‌بازی

در آورده، کیانوری هم آن را تکرار کرده است^۱ اکنون ببینیم در برابر تعریف‌های کیانوری از فرج‌الله میزانی، نظر ایرج اسکندری نسبت به او چیست:

«میزانی هم که من نسبت به او اصلاً تردید دارم که این آدم عامل کیست... او با مأموریت معینی داخل حزب توده شده است. در جریان دستگیری خسرو روزبه من اصلاً به او شک دارم. با کمک سازمان امنیت رل خیلی مهمی بازی کرده است. اینها البته مسائلی است که مخفی مانده... برای اینکه نخواسته‌اند و جلوی آن را گرفته‌اند. وگرنه همین افسرهایی که (در جریان انقلاب) از زندان بیرون آمدند همان موقع برای من یک پیغامی فرستادند. آنها گایگ آوانسیان را به خارج فرستادند. او به استراسبورگ آمده بود. از آنجا پیغام داد که رفقا مرا مأمور کرده‌اند که با شما رابطه بگیرم به شرط آنکه کیانوری نفهمد... این موقعی بود که [دکتر شاپور] بختیار سرکار آمده بود و زندانی‌ها را تازه آزاد کرده بودند. گفتم بیاید و ترتیبی دادیم که کسی نفهمد. او به لایپزیک آمد و گفت رفقای زندانی، یعنی افسرها، همین عموئی و رفقای مرا مأمور کرده‌اند که مطالبی را به شما بگویم ولی به شرطی که کیانوری اطلاع پیدا نکند... گفت رفقای ما در زندان دلائلی به دست آورده‌اند و به نظرشان می‌آید که این میزانی آدم مشکوکی است و گفته‌اند شما به او اعتماد نکنید... من دیدم این جور نمی‌شود. اول به او گفتم اینها را بنویس. نوشت. بعد هم صفری را... صدا کردم گفتم بیا برای اینکه شاهد قضیه باشد. به گایگ گفتم این حرف‌ها را جلوی این رفیق هم بزن... [حمید] صفری هم یادداشت کرد. من می‌دانستم که او [یعنی صفری] مطالب را به یک مقاماتی خواهد رسانید... پیش خود گفتم بگذار او هم بشنود. او هم حتماً گزارشش را داده و لابد به او گفته‌اند خفه‌شوا!»^۲

خود کیانوری نیز نسبت به روابط اطلاعاتی و جاسوسی فرج‌الله میزانی با نماینده سرلشکر دولین (گویا با نام مستعار لئون) اشارات مختصری کرده است. متنها معتقد

۱- از گفتگوی ۱۹ دیماه ۱۳۷۳

۲- یادمانده‌ها و یادداشت‌های پراکنده ایرج اسکندری، چاپ خارج کشور، صص ۱۷۵ و ۱۷۶

است که میزانی «اواسط جریان، رابطه اش با شوروی ها قطع شد»^۱

۴۸۰- دستیاران شعبه تشکیلات کل

منوچهر بهزادی هم مورد تمجید و تعریف کیانوری قرار گرفته است، زیرا از نزدیکان و مریدان او بود. قبل از دبیر اولی کیانوری، یعنی هنگامی که او مسئول شعبه تشکیلات کل گردید، بهزادی یکی از سه نفر منتخب او بود که مسئول تشکیلات حزب در اروپای غربی شد. پس از مراجعت به ایران، چون در آزمایش وفاداری به کیانوری با نمره عالی بیرون آمده بود، به دبیر سومی حزب «و مسئولیت شعبه مطبوعات، سردبیری مردم، نشریه تعلیماتی و ویراستار جزوه های پرسش و پاسخ»^۲ گمارده شد. جزوه های پرسش و پاسخ میدان گسترده تبلیغاتی کیانوری برای خام کردن نسل جوان توده ای بود و از نظر او بسیار اهمیت داشت که بطور کامل و با ویرایشی دقیق چاپ و منتشر شود. به قول دکتر کاتوزیان جلسه های پرسش و پاسخ رونوشتی از همان جلسات «بحث و انتقاد» بود که به ابتکار خلیل ملکی اولین بار در حزب توده (و بعدها در نیروی سوم) ترتیب یافته بود.

در مورد بهزادی نیز اسکندری اظهار نظر کوتاهی کرده است:

مثلاً منوچهر بهزادی، اگر درست بخواهیم بگوییم، یکی از آن آدم های «کاریرست» است. آن چیزی که در روسی به آن «آپاراتچیک» می گویند. از آنهاست که می گویند هرکس در است ما دالانیم، هرکس خراست ما پالانیم.^۳

«کاریرست»^۴ به کسی گفته می شود که در هر سازمانی حتی به شیوه ماکیاولی (توجه رسیدن به هدف با هر وسیله) سخت تلاش می کند تا به راس هرم قدرت نزدیک

۱- کیانوری، خاطرات، ص ۵۴۵

۲- همان پیشین، ص ۵۳۰

۳- یادمانده ها... ص ۱۷۵

شود، در کنار رییس کل قرار بگیرد و یا احتمالاً خود به قدرت مسلط تبدیل گردد. این گونه افراد همواره مورد حمایت و قدردانی آقای کیانوری قرار دارند.

شهناز اعلامی در دهمین بخش از سلسله مقالات خود می نویسد:

در بین زنان حزبی، سرنوشت خانم هوشمندراد، شاید از همه دردناکتر بود. این خانم که روزگاری وصله تن مریم فیروز به حساب می آمد... و به اغوای او از شوهرش زندپور که مردی شریف و خوشنام بود، جدا شد و دل به منوچهر بهزادی بست... و به خاطر او از مملکت آواره شد و سرانجام به آلمان آمد، به پیشواز یک چنان زندگی جهنمی و وحشتناک و مهلکی رفت که من از به خاطر آوردن آن پشتم می لرزد... این زن خوشرو و خوش سخن و مهربان، در آنجا سرانجام به بیماری سرگیجه مبتلا شد... که پزشکان آلمانی مصلحت را در جراحی مغزش دیدند... ولی او زیر عمل، جان سپرد.^۱

اعلامی همانجا اضافه می کند «راستی را بخواهیم اکثر کسانی که به حزب توده با یک دنیا امید رو آورده بودند، بعد از چند سال، بخصوص در مهاجرت، به ماهیت واقعی این حزب پی برده بودند و اگر مفرّی در برابر خود می دیدند، یک لحظه نیز برای نجات خود از این دام بلا تردید نمی کردند... ولی افسوس که راه فرار بر روی خیلی ها بسته بود»

نمونه ای دیگر از این کاربیرست ها انوشیروان ابراهیمی است که مانند بهزادی، یکی از دستیاران کیانوری در زمان مسئولیت او در شعبه تشکیلات کل بود. بدین جهت کیانوری برای او هم زیاد مایه گذاشته است. ولی ابراهیمی هم «از اول ... سرش به یک جایی بند بود و اگر غلام یحیی و کیانوری متفقاً [لابد به اشاره همان جا؟] زیر بالش را نگرفته بودند کاره ای نبود»^۲ ابراهیمی بعد از انقلاب و مراجعت به ایران، در پلنوم

۱- شهناز اعلامی، در حاشیه کتاب «بازجویی» های کیانوری، ماهنامه روزگارنو، آبان ۱۳۷۳، شماره ۱۵۳، دفتر نهم، سال سیزدهم، ص ۸۷، هیچ یک از نقطه چین ها مربوط به نگارنده نیست

۲- یادمانده ها... ص ۱۷۷

هفدهم به عضویت هیئت دبیران حزب درآمد و در سلسله مراتب رهبری، هشتمین رده را به عنوان مسئول سازمان ایالتی آذربایجان احراز کرد.^۱

باز نمونه دیگرش کاظم ندیم است که او نیز مثل آن دو نفر دیگر از همکاران برگزیده کیانوری در شعبه تشکیلات کل بود و در پلنوم هفدهم به عضویت اصلی کمیته مرکزی منصوب گردید. تمام هنرندهایم در این سابقه مستتر است که مانند آشوت شهبازیان یک آدمکش حرفه‌ای بود. با وجود این کیانوری هر سه نفر را به منظور دستیاری خود «از هر لحاظ برای کار، شایسته»^۲ گزینش و همکاری می‌داند.

۴۸۱- رحیم نامور

کیانوری درباره رحیم نامور سه مطلب را مطرح می‌کند که جالب‌اند:

اول- می‌گوید نامور از اعضای قدیمی حزب است که «در سال‌های پیش از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ روزنامه شهباز را به موازات حزب منتشر می‌کرد»^۳ ولی نمی‌گوید که شهباز ارگان جمعیت مبارزه با استعمار، در زمانی بسیار حساس زیر مسئولیت خود کیانوری بوده است. تأیید می‌کنیم که شهباز به موازات افکار و عملکرد حزب منتشر می‌شد. اما کیانوری از نقش مخرب و توطئه‌گر روزنامه شهباز که به موازات روزنامه واقعا ویرانگر بسوی آینده مواضع رسمی و ایدئولوژیک حزب توده را منعکس می‌کرد نیز هیچ سخنی به میان نمی‌آورد. در واقع شهباز به مدیریت نامور، بسوی آینده به مدیریت ژندی، چلنگر به مدیریت افراشته و در مجموع بیش از ۷۰ روزنامه حزب توده بیشترین خرابکاری را در دوران نهضت ملی دامن زدند و به تبلیغات مسموم و انحرافی و ضد ملی وسیعی پرداختند. حزب توده کمر دکتر مصدق را وسیله همین جراید شکست. نقش رحیم نامور در آن دوره، هیچ کمتر از ژندی و امثال او نبود. محمد حسین تمدن (که مورد تمجید کیانوری است و او را چهره طرفدار مصدق معرفی

۱- کیانوری، خاطرات، ص ۵۱۹

۲- همان، ص ۴۷۲

۳- همان منبع، ص ۵۳۷

کرده) و داوود نوروزی نیز از نویسندگان روزنامه ضد ملی بسوی آینده بودند و در کلیه سطوح تخریبی آن مسئولیت دارند.

دوم- به قصد و با ترفند خاصی از سواد و معلومات و تألیفات رحیم نامور تعریف می‌کند و می‌گوید نامور «فرد باسوادی بود. سواد فارسی او خوب بود و تألیفات متعددی دارد | چون | در این اواخر تحقیق بسیار جالبی درباره قتل احمد دهقان و رابطه آن با رزم آرا تهیه کرده بود که نمی‌دانم هنگام بازداشت ما چه بر سر آن آمد. تحقیق بسیار جالبی بود و ثابت می‌کرد قاتل دهقان رزم آراست. ما قصد چاپ آن را داشتیم که به حوادث ۱۳۶۱ خورد»^۱ دو بار تحقیق نامور را «بسیار جالب» توصیف می‌کند و تأکید دارد که قاتل دهقان فقط رزم آرا بوده است. بسیار خوب! اما اصلاً حرفی از این نیست که طبق تحقیقات (لابد مستند) نامور خود رزم آرا گلوله را در قلب احمد دهقان خالی کرد، یا به توسط «عواملی» او را به قتل رساند؟ به تحقیق، خود رزم آرا فاعل قتل دهقان نبود. پس این عوامل چه کسانی بوده‌اند؟ آیا جز این بوده که رزم آرا وسیله عواملی در حزب توده مرتکب این جنایت شده بود؟ نگارنده قبلاً در این دفتر به تفصیل از جریان قتل دهقان صحبت کرده، اسنادی متقن حتی از منابع حزب توده و روزنامه مردم به نقل از روزنامه شاهد مورخ ۱۶ خرداد ۱۳۲۹ راجع به مباشرت شخص کیانوری در این قتل ارائه نموده است. این همه سعی در بزرگ کردن کار تحقیقاتی رحیم نامور، فقط به نیت این القای شبهه است که در قتل دهقان اولاً رزم آرا امر اصلی بوده (که سهم او در قتل مشخص است) ثانیاً شوروی هیچ نقشی نداشته (و بنابراین) ثالثاً کیانوری از هرگونه اتهامی در این مورد مبرا است!

جالب است که کیانوری، دکتر بقائی را به مناسبت شرکت در قتل افشار طوس «آدمکش» می‌داند که بود، ولی نسبت به رزم آرا - حداقل به سبب قتل احمد دهقان - از اصطلاح «آدمکش» خودداری می‌کند و جز مدح و ثنای او چیزی نمی‌نویسد، مگر آنجا که پای خودش در میان باشد. به همین جهت تحقیق نامور «بسیار جالب» است، چرا که

می خواسته ثابت کند رزم آرای خوب، دهقان بد را ادب کرده و کارزشتی هم نکرده است. لذا سپهبد قاتل همچنان «دوست داشتنی» باقی بماند.

سوم- این نکته بسیار رندانه است که بنا به اعتقاد کیانوری، رحیم نامور مخالف جریانات منفی بود (البته به نظر او جریان اسکندری همیشه منفی و جریان کیانوری همیشه مثبت بوده است) و ادامه می دهد که نامور «در دوران انقلاط نیز همیشه در جهت مثبت من قرار داشت. آدم بسیار شریفی بوده»^۱

بالاخره معلوم شد که شرافت نامور، یکی به خاطر نقش خرابکارانه اش در دوران نهضت ملی زیر نظر کیانوری، دیگری برائت کیانوری از شرکت در قتل احمد دهقان، و سومی هم قرار گرفتن او در جهت مثبت (یا منفی؟) کیانوری بوده است. والا مگر می شود که تعریف کیانوری از شرافتمندی کسی بی دلیل هم باشد؟!

فصل دوم

افشالال حزب توده و زمینهای آن

۴۸۲- جمع آوری اسلحه و نمایش ایثار

آنطور که کیانوری حکایت می کند در حوادث ۲۱ و ۲۲ بهمن، شبکه مخفی (نوید) و گروه‌هایی از حزب توده - مانند بعضی دیگر از گروه‌ها - مقداری اسلحه جمع آوری می کنند که در یک جا متمرکز نشده، نزد افراد مختلف بود. مهدی پرتوی یکی از رهبران سازمان نوید صبر کرده تا تکلیف این سلاح‌ها را وقتی که کیانوری به ایران آمد، با نظر او معین کند. کیانوری در صفحه ۵۴۲ می گوید:

من در اینجا یکی از کارهای غلط و اشتباهات بزرگ خود را مرتکب شدم. این تصمیم شخص من بود واقعاً افراد دیگر رهبری از آن کوچکترین اطلاعی نداشتند. من به پرتوی گفتم که این سلاح‌ها نگهداری شود... افراد سازمان مخفی نیز این سلاح‌ها را مخفی کردند.

این اعتراف به اشتباه و دستور نگهداری سلاح‌ها که ایثارگرانه خود را تقصیر کار جلوه می دهد تا به اصطلاح دیگران تبرئه شوند، خواهیم دید که هیچ یک صادقانه نیست. اما بعد از اینکه دستور نگهداری سلاح‌ها را داد، برای حفظ ظاهر به تمام ارگان‌های حزب بخشنامه می کند که هر کس سلاحی دارد تحویل کمیته محل بدهد، و الا

«بلافاصله و بدون قید و شرط» از حزب اخراج خواهد شد! زیرا جمع آوری سلاح و جاسازی آن لابد فقط کار سازمان مخفی بوده است (این دستور چقدر به دستورات کمیترن برای ابراز وفاداری نسبت به استالین شباهت دارد!)

کیانوری جایی دیگر می گوید او «قسم» می خورد که به پرتوی گفته بود «این سلاح ها و بال گردن ماست و باید به نحوی از خودمان دور کنیم» ولی پرتوی به نفع خودش این گفته را فراموش می کند.^۱ و در جای دیگری «به تمام شرافت خود سوگند» می خورد که این اقدام «برای مقابله با توطئه های امریکا» بوده است.^۲ در دنباله آن اشتباه و ایثار می گوید «این اقدام غلط» که تصمیم شخصی من بود» و بال گردن حزب شد»^۳

اولاً- اگر اظهارات او واقعیت دارد، چه نیازی به قسم خوردن است. هرجا کیانوری سوگند یاد می کند و از شرف خود مایه می گذارد، خواننده فوراً دچار شک و تردید می شود.

ثانیاً- اگر سلاح ها برای مقابله با توطئه های امریکا انبار می شد که کمال مطلوب بود. زیرا تنها با یک اجازه از مقامات مربوط، در «توطئه های امریکا» به دست عراق، از این ذخیره ها به وجه احسن استفاده می گردید. پس چگونه اعتراف می کند که این کار او «اشتباه» و «غلط» و «و بال گردن حزب» بوده است؟ واقعیت این است که خود کیانوری بهتر از هرکسی می داند انبار سلاح ها «برای مقابله با توطئه های امریکا» بهانه مسخره ای بیش نیست. حتی اگر یک گلوله در «توطئه» ای، بی اجازه دولت خالی می شد، او مسئولیت اساسی می داشت، چه رسد به شرکت در میدان کارزار علیه هرگونه توطئه ای که از طرف هر فرد و گروه و کشور خارجی شکل می گرفت.

۴۸۳- همه رفقا فدای جان رهبر حزب

اینک ببینیم کیانوری چگونه اهل اعتراف صادقانه و ایثار برای نجات جان

۱- کیانوری، خاطرات، ص ۵۴۳

۲- همان، ص ۵۴۶

۳- همان، ص ۵۴۴

رفقاییش می‌باشد؟ او در جایگاهی که مو را از ماست می‌کشند، راه نجات خود را در لو دادن آنان می‌بیند و راهگشای آنان می‌شود تا به جاسوسی اعتراف کنند. ولی در خاطرات خود که کوچکترین تأثیری در سرنوشت قضائی هیچ‌کس ندارد، تظاهر به ایثارگری می‌نماید تا شاید باز هم چند نفری از نسل حاضر را بفریبند:

آنچه در کردار و منش کیانوری در این سال‌ها نابخشودنی است و روح انسان را منقلب می‌کند، زنده شدن ماجراهای ۱۰ سال پیش است. گویی این او نبود که پس از دستگیری، در مصاحبه تلویزیونی خود در ۱۰ اردیبهشت و ۵ شهریور ۱۳۶۲، در میزگردها و به ویژه در محاکمات ناخدا افضلی و سایرین (آذرماه ۱۳۶۲) برای حفظ جان خود هر چه می‌دانسته است می‌گوید، هرکسی را می‌شناخته لو می‌دهد و با اعترافات خود، به سایرین راه نشان می‌دهد و کمر همه را می‌شکند و بسیاری را به «اعتراف» می‌کشاند و راه هرگونه انکاری را می‌بندد. گویی او نبود که در محاکمات افسران تمام ادعای نامۀ دادستان را علیه ناخدا افضلی که متهم به: «در اختیار گذاشتن مسائل سیاسی و نظامی کشور...» بود تأیید می‌کند بلکه افزون بر آن، پس از آخرین دفاع افضلی اجازه صحبت می‌گیرد و ضمن «تأیید اتهامات دادستان» می‌گوید «من بطور صریح اعلام می‌کنم که کارهای ما در جهت جاسوسی بوده است» کیانوری با مشارکت مهدی پرتوی که مرید دست پرورده و عزیز دردانه و در عین حال قربانی سیاست و اعمال او بوده است، با تأییدات و گواهی‌های مکرر، افسران شریف و میهن دوستی چون افضلی، عطاریان، کبیری را در چنان بن‌بستی قرار می‌دهد تا اتهام جاسوسی برای بیگانه را بپذیرند و احکام اعدام خود را امضا کنند.^۱

آیا اکنون اعتراف به اشتباه و تلاش (تظاهر ریاکارانه؟) برای به گردن گرفتن گناه در خاطرات، از سوی کسی که نشانی از صمیمیت ندارد، می‌تواند با صداقت همراه باشد؟

۴۸۴- ارتباط با سرویس اطلاعات نظامی شوروی

ارتباط اطلاعاتی حزب توده (علاوه بر کا.گ.ب.) با جی.آر.یو، یعنی سرویس اطلاعاتی ارتش شوروی، از آخرین مطالب مورد بحث در خاطرات کیانوری است که حائز اهمیت فوق العاده می باشد. در واقع علت العمل انحلال حزب توده، همین ارتباطات امنیتی و اطلاعاتی با سازمان های مختلف جاسوسی شوروی بوده است، که از دیرباز شروع شده بود. اما کیانوری در طرح و بررسی این مسئله برخوردی سطحی و ساده اندیشانه دارد. او تصور می کند که این توجیحات بی پایه در همه جا قانع کننده می باشد. تصور دیگر او بر این بنیاد نادرست قرار دارد که همانطور که در خاطرات خود نسبت به واقعیت ها با واژگونه نویسی درباره همه وقایع و مخالفان خود توانسته مسائل را دور بزند، راجع به پیچیدگی های امنیتی نیز می تواند به همین کیفیت بی اعتنا بماند. این حوادث تا آنجا که کشف شده تمام و کمال در پرونده های محرمانه نهادهای امنیتی کشور ثبت و ضبط و بایگانی شده است. انکار و توجیه کیانوری بدون اینکه کمترین تأثیری در اصل قضایا داشته باشد، تنها می تواند غرور تعدادی از هواداران سابق حزب توده را احتمالاً دست نخورده بگذارد یا توده ای های بسیار کمتری را گول بزند. ما بعداً برای جواب به این موارد از قول متناسب و سنجیده ای استفاده خواهیم کرد. ولی اکنون باید ببینیم این توجیحات را کیانوری چگونه بیان نموده است:

بزرگترین اشتباه سیاسی زندگی من، پذیرش درخواست مقامات شوروی در این زمینه است. دو یا سه سال پیش از پیروزی انقلاب، اتحاد شوروی با یک مورد مهم سرقت اسرار نظامی خود توسط امریکائی ها مواجه شد (امریکائی ها یک هواپیمای میگ ۲۵ شوروی را دزدیده و به ژاپن برده بودند) آنها در مقابل، تصمیم گرفتند که به اطلاعات فنی هواپیمای اف ۱۴ دسترسی پیدا کنند. در راستای این اقدام، مقامات شوروی به من نیز مراجعه کردند و از امکان من در این زمینه جويا شدند... سرلشکر دولین یک نماینده در برلین داشت که سرهنگ بود. این سرهنگ از سوی دولین و شعبه ارتش کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی با من رابطه داشت...

سرهنگ فوق‌الذکر جوانی را که با او بود با نام «لئون» به من معرفی کرد. در هر سه بار در پارک قدم زدیم. در این گردش درخواست دستیابی به اطلاعات اف ۱۴ از سوی کمیته مرکزی حزب کمونیست به اطلاع من رسید و من نیز پذیرفتم که در این زمینه کمک کنم... این جریان ادامه داشت تا انقلاب پیروز شد و ما با ایران آمدیم... در این زمان «لئون» به تهران آمد و درخواست خود را مجدداً مطرح کرد. این یک اشتباه فوق‌العاده بزرگ حزب کمونیست اتحاد شوروی بود که از رهبر کل یک حزب کمونیست (مستقل، یعنی کیانوری) آن هم حزبی با ۴۰ سال سابقه چنین درخواستی بکند. اشتباه عمیق‌تر من این بود که این درخواست را پذیرفتم و این اطلاعات را به شوروی‌ها دادم.^۱

کیانوری در این به اصطلاح اعترافات ذره‌این صداقت نسبت به اجتماع و حتی افراد حزبی ندارد. اگر این ارتباط‌ها که به قول کیانوری دو سه سال قبل از انقلاب شروع شده بود «بزرگترین اشتباه سیاسی» او بود، چگونه و چطور یک اشتباه می‌تواند دست کم هفت سال مداومت پیدا کند و تنها موقعی بفهمد این روابط «اشتباه» - و نه خیانت محض! - بوده که از «پیچ توبه» در اوین گذشته باشد؟ برعکس، هیچ اشتباهی در کار کیانوری نبود. طرف‌های او هم کوچکترین اشتباه محاسبه‌ای در کار خود نداشتند. بلکه عالماً و عامداً مأموریت دیگری که از نظر آنها برحق بود و بدرستی از مأمور و آدم و «عامل» خود انتظار داشتند، برعهده کیانوری گذاشتند. ۴۰ سال کار صمیمانه برای سازمان‌های مختلف امنیتی و جاسوسی شوروی را اکنون آقای کیانوری می‌خواهد رفع و رجوع کند؛ ضمن اتهامات سنگین برای دیگران، جرائم خود را سبک و ناچیز نشان دهد؛ جاسوسی سایر همقطاران را (که اگر واقعاً جاسوسی بود، اجازه مباشرت آنها در این اعمال به خود کیانوری منتهی می‌شد و او یکی از عمده‌ترین پایه‌گذاران این شیوه‌های ضد ملی بود) با نامطلوب‌ترین واژگان مثل خیانت، بی‌شرمی و بی‌شرافتی، لای

چرخ دنده‌های است. لال توده‌ای وار له می‌کند و آنگاه که نوبت به خودش می‌رسد خیانت‌های قطعی و مسلم را عادی و عمومی جلوه می‌دهد. کیانوری یا باید خاطراتش را (لااقل به این روش) اصلاً نمی‌نوشت، یا سنگین و رنگین‌تر می‌بود که همان اعترافات سال ۱۳۶۲ در مصاحبه‌های تلویزیونی را (با همه عیب و ایرادهایش) انکار نکند و به نوعی تکرار نماید. دیگر این توجیه‌ها و بازی‌ها برای چیست؟ از واقعیات کلی (ولو نه تمام جزئیات) همه اطلاع دارند و چیز زیادی پنهان نمانده است.

کیانوری برای آنکه به زعم خود ثابت کند این گونه ارتباط‌های او تنها با حزب کمونیست شوروی و کمیته مرکزی آن بوده است، تأکید می‌ورزد و سه دفعه همان را ظرف دو صفحه تکرار می‌کند تا به ظن خود، دلیلی بر فقد رابطه با سایر سازمان‌های جاسوسی شوروی (کا.گ.ب.، ان.کا.و.د.، جی.آر.یو و غیره) اعلام کرده باشد. در حالی که اولاً- تلویحاً و تصریحاً از ارتباط با سازمان‌های اطلاعاتی شوروی سخن گفته، مخصوصاً اعترافات سال ۱۳۶۲ او هنوز تازگی خود را از دست نداده است. ثانیاً- او از کجا به این نتیجه قطعی رسیده است که سرلشکر دولین و آن سرهنگ نماینده او و همچنین آقای لئون به عنوان کمیته مرکزی حزب کمونیست با وی صحبت کرده‌اند؟ اگر فهم این ارتباط ساده است که آنها از طرف آن کمیته مرکزی حزب کمونیست با وی وارد گفتگو شده‌اند، مثل روز روشن و قطعی نیز هست که هر سه نفر آنها از مأموران جی.آر.یو بودند و ارتباط کیانوری با آنان، ارتباط سالمی نبوده است. ثالثاً- برای آنها فرقی نداشت که مأموریت خود را به «رهبر کل یک حزب کمونیست» یا یکی از کادرهای آن حزب وفادار واگذار کنند. اصل میزان اطاعت یک عضو باهوش‌تر بود که کیانوری با تجربه‌ای ۴۰ ساله و دارا بودن تمام شرائط دشوار آنها، داوطلبانه در صحنه حاضر بود. رابعاً- جالب‌تر از همه این است که چون امریکا یک میگ شوروی را دزدید و به ژاپن برد و اوراق کرد تا از اسرارش سر در بیاورد، ایران می‌بایست تاوان این دزدی هوایی را پس بدهد؛ تازه اگر اصل خبر درست و در آن زمان بوده باشد! کیانوری سخت در نکاپو بود (و هست؟) غبن فرضی روس‌ها را از جیب ملت محروم ایران جبران کند. آفرین به این غیرت و وطن‌دوستی!

۴۸۵- محتوی بسته و کیف نارنجی رنگ

در جریان مبادله اطلاعات راجع به هواپیمای اف ۱۴ کیانوری در صفحه ۵۴۵ می‌گوید «از این جریان - تصور می‌کنم - فقط چهار نفر اطلاع داشتند: من، مهدی پرتوی، میزانی... و یک یا دو نفر که مستقیماً با آن همافر تهیه‌کننده اصلی اطلاعات اف ۱۴ در اصفهان ارتباط داشتند و اطلاعات و اسناد را از او می‌گرفتند» مصاحبه‌کننده رو دست اطلاعات کیانوری بلند می‌شود:

ظاهراً علاوه بر افرادی که گفتید، جیب‌اله فروغیان و گاگیک آوانسیان نیز با «لئون» ارتباط داشتند. طبق گزارش واحد اطلاعات سپاه در آن زمان که در پرونده موجود است، در یکی از این قرارها - که در لونا پارک بود - گاگیک از طرف شما یک بسته به «لئون» داده و یک کیف نارنجی تحویل گرفته و برای شما آورده است.

کیانوری (ص ۵۴۶) جواب می‌دهد:

بله! مدتی گاگیک با «لئون» رابطه داشت و بعد فروغیان جانشین او شد. ولی «لئون» مدت کوتاهی در ایران بود و به شوروی رفت.

کیانوری در واقع امر، تنها به قسمت اول مباحثه جواب می‌دهد و تأیید می‌کند که ایراد مصاحبه‌کننده در مورد فراموشی او برای همکاری آوانسیان و فروغیان با لئون درست می‌باشد. اما نسبت به قسمت دوم سؤال، خود را آشنا به موضوع نشان نمی‌دهد و به روی خود نمی‌آورد که ملاقات در لونا پارک از چه قرار بود، بسته‌ای که گاگیک به لئون می‌دهد و کیف نارنجی رنگ که برای سپردن به کیانوری از لئون تحویل می‌گیرد، چه در خود داشتند؟ مصاحبه‌کننده نیز پیگیر محتویات بسته و کیف نارنجی نمی‌شود. این سؤال در ذهن خواننده مطرح می‌گردد که با توجه به دسترسی مصاحبه‌کننده به پرونده اطلاعات سپاه، شاید عدم کنجکاوی او از محتویات بسته و کیف، به دلایل امنیتی و مصالح سیاسی کشور می‌باشد. اما فوراً این سؤال نیز متبادر به ذهن می‌گردد که اگر مصاحبه‌کننده نمی‌خواست محتوای داخل آنها در این خاطرات افشا شود، اصولاً چرا چنین موضوعی را در پرسش خود گنجانیده و چه قصدی از طرح آنها داشته است؟

۴۸۶- دفاع از جاسوسی

ملاحظه کنید کیانوری به چه مرحله از خصائص ضد بشری سقوط کرده که در توجیه عمل سخیف و جرم کثیف جاسوسی عقیده مند است:

باید تأکید کنم که پس از دستگیری ما، در محاکمات، این مسئله را خیلی بزرگ کردند و به عنوان یکی از بزرگترین دلائل جاسوسی ما مطرح نمودند. به نظر من این مسئله جاسوسی نبود. جاسوسی عبارت از چیزی است که امنیت نظامی و سیاسی کشور را به مخاطره اندازد. اطلاعات نظامی که ما در اختیار شوروی ها قرار دادیم چنین وضعی نداشت. این اطلاعات مربوط به تکنولوژی نظامی امریکائی ها بود که دشمن ایران بود و با همین هواپیماها کشتی های ایران را می زد. اسرائیل، ترکیه و همه دشمنان ایران این اطلاعات را داشتند و بنابراین اطلاع مخفی نبود که به امنیت نظامی و سیاسی ایران لطمه بزند... این اقدام برای مقابله با توطئه های امریکا بود.

اولاً- با این تفسیر، اگر اعمال مذکور جاسوسی و مرتکب آن مستحق مجازات نباشد، در تمام دنیا جرمی به نام جاسوسی وجود نخواهد داشت و همه کشورها باید مجازات عمل جاسوسی را از قوانین موضوعه خود حذف کنند. اسلحه امریکائی یا شورویائی در چهار گوشه جهان پخش است. بسیاری از کشورها روابطی خصمانه با امریکا یا شوروی داشتند و هنوز هم دارند. اگر بنا باشد افرادی از هر کشور به بهانه دشمنی با یکی و دوستی با دیگری اسرار تکنولوژیک این سلاح ها را به دور از چشم دولت های متبوع خود به دیگری بدهند، با توجیه آقای کیانوری قبح و جرم جاسوسی منتفی است. به این ترتیب، جاسوسی عملی است مباح و مجاز و حتی واجب، و کسانی که آن را جرم بدانند باید مجازات شوند!

ثانیاً- اسرائیل و ترکیه و همه کشورها اگر هم این اطلاعات را داشتند، ولی یک حزب پرافتخار توده ایران را نداشتند و هرگز آنها را به شوروی نمی دادند. اگر یکی از افراد ترکیه مثلاً، اطلاعات نظامی مربوط به اسلحه های کشورش را که ساخت امریکا هم بود به شوروی می داد، به طرفه العینی سینه دیوار به رگبار بسته می شد. ببینید چگونه

کیانوری بچه گول می‌زند و از اختلاف میان جمهوری اسلامی ایران و اسرائیل و امریکا سوء استفاده می‌کند؟

ثالثاً- اگر این اطلاعات مخفی نبود و در اختیار همه قرار داشت، پس چه نیازی بود که شوروی آنها را بدزدد و هر طور شده از راه پروراندن جاسوسان محلی، پرداخت هزینه‌های سرسام آور و به قیمت هتک حرمت بین‌المللی خود به چنگ آورد؟ در واقع این اطلاعات خیلی بالاتر از مخفی و فوق‌سری بود و هست و برای همیشه هم خواهد بود.

رابعاً- اقدام برای مقابله با توطئه‌های امریکا یا هر دولت خارجی دیگر، وظیفه مستقل افراد، گروه‌ها و احزاب نیست، از اهم وظایف دولت مرکزی است و مردم باید در این گونه موارد پشت به پشت دولت متبوع قویاً بایستند و در کمک خود مداومت نشان دهند. اگر هر گروهی بخواهد به تنهایی با دشمن خارجی به مقابله برخیزد و بی‌اجازه دولت بجنگد، دیگر سنگ روی سنگ بند نمی‌شود.

خامساً- این استدلال از همه فریبکارانه‌تر است که «امریکا دشمن ایران بود و با همین هواپیماها و کشتی‌های ایران را می‌زد!» اگر شوروی به اسرار نظامی امریکا دست پیدا می‌کرد، چه نفعی به حال ایران داشت؟ آیا در این صورت به کمک ایران می‌آمد یا بدل کردن فنون اف ۱۴، که فعلاً در اختیار ما قرار داشت، کفۀ جنگ را به نفع ایران تغییر می‌داد؟ این سلاح‌ها هر چه بود علی‌العجاله در اختیار قدرت نظامی ما بود. هر نوع خرابکاری در آنها و لو رفتن اسرارشان - صرفنظر از اینکه سازنده آن چه کشوری بود - مستقیماً به منافع سوق الجیشی ایران لطمه می‌زد.

سادساً- ولی در واقع کیانوری روی این عوامفریبی‌های گمراه‌کننده تکیه می‌کند تا مهمترین نکته از دیدها پنهان بماند: در آن هنگام (اوائل دهه ۱۳۶۰) احتمال وقوع جنگ میان ایران و شوروی بیش از امکان جنگ شوروی با امریکا یا اسرائیل یا حتی ترکیه محتمل بود. بنابراین، ستون پنجم شوروی که اسرار نظامی ایران را در اختیار دشمن (یعنی روس‌ها) می‌گذاشت بیشتر و قبل از همه با این اطلاعات فوق‌سری شوروی را علیه ایران تجهیز می‌نمود.

۴۸۷- برنامه قتل عام و فرار توده‌ای‌ها

در صفحه ۵۴۷ خاطرات، کیانوری در ادامه دفاع از اعمال خود، به این گونه توجیهات متوسل می‌شود:

ببیند! ما همیشه از خطر عوامل غرب وحشت داشتیم و این را قطعی می‌دانستیم که آنها در صورت موفقیت، به قتل عام توده‌ای‌ها دست بزنند. این تمایل آنها در اعترافات گروه‌های کودتائی چون «نوژه» و «نیما» و قطب زاده منعکس است. به همین دلیل ما تصمیم قطعی گرفته بودیم که رهبری حزب را به خارج از کشور منتقل کنیم... پس، هدف ما توطئه علیه جمهوری اسلامی نبود. گروهی که قصد کودتا دارد چرا باید افراد رهبری خود را به خارج منتقل کند؟

اولاً- می‌گوید از عوامل غرب وحشت داشتند که در صورت موفقیت، آنها را قتل عام کنند. لابد به همین دلیل تحت رهبری کیانوری، اسرار مملکتی، آمار تلفات جنگی، نقل و انتقالات و تغییر قرارگاه‌های جبهه‌های جنوب، آمار فروش نفت، ذخیره ارزی کشور، گزارش سمینارهای محرمانه نیروهای مسلح و بسیاری اطلاعات دیگر را در اختیار شوروی‌ها قرار می‌دادند که شوروی از جزئیات حمله قریب‌الوقوع امریکا اطلاع داشته باشد و به خاطر نجات «رهبری» حزب توده (فقط نجات «رهبری» حزب!) از قتل عام شدن، به گروه ارتش‌های خود دستور حمله را صادر کند. اسرار هواپیمای فانتوم را در اختیار شوروی می‌گذاشتند تا این کشور با وقوف بر رموز آن، بتواند فانتوم‌های امریکائی را ناکار کند و رهبری حزب توده را در قالبچه حضرت سلیمان (میگ‌های ۲۹ و ۳۱) بنشانند و به ساحل مسکو برسانند. و الا این همه اسرار کشوری و لشکری با چه حسابی به شوروی داده می‌شد؟ با این حساب که شوروی خود را به آب و آتش بزند و درگیر یک ماجرای بزرگ و نامعلوم بین‌المللی شود؟ یا در صورت وقوع یک کودتای داخلی که بنا به پیشگویی کیانوری یاران او در معرض قتل عام داشتند، انتظار می‌رفت شوروی کوچکترین خطری بکند و به کمک رفقا بشتابد؟! اگر هم به فرض محال شوروی می‌خواست و می‌توانست چنین کمکی بکند، صرف قبول و اصولاً

انتظار کمک و نجات و سیله قوای نظامی بیگانه، توفعی نامشروع، حقیر، زشت و خلاف ملیت و وطن‌دوستی بود.

ثانیاً- این ادعا که هدف آنها توطئه علیه جمهوری اسلامی نبود و گروهی که بخواهد کودتا کند افراد رهبری خود را به خارج منتقل نمی‌کند نیز از اساس باطل و بی‌پایه است. کیانوری به کلی منکر توطئه حزب توده علیه نظام رسمی کشور می‌شود، که این هم حرف بی‌ربطی است و ما وارد بحث مذکور نمی‌شویم. در مورد جمله آخر او باید گفت رهبری حزب تا زمانی که مطمئن بود در عملیات براندازی موفق می‌شود، در ایران مانده بود. وقتی که فهمید عملیات لورفته و حلقه محاصره به دور حزب تنگ شده است تصمیم گرفت فرار کند؛ همانطور که عده‌ای هم فرار کردند. اما برای بقیه کادر رهبری خیلی دیر شده بود، رهبری گیر افتاده بود و نمی‌توانست فرار کند. به این جهت ناچار شده بود بماند، نه اینکه بخواهد بماند. به این واقعیت خود کیانوری هم بعداً با صراحت اشاره کرده که ضد ادعاهای فعلی اوست. او در صفحات آینده می‌گوید «تصمیم گرفته شد که همه اعضای رهبری به خارج از کشور منتقل شوند. این انتقال میسر نشد و ضربه زودتر از اجرای تصمیم ما وارد شد»^۱

۴۸۸- طریقه جذب عناصر نظامی

مصاحبه کننده در همان صفحه ۵۴۷ می‌پرسد که عناصر رده بالای نظامی را در سازمان مخفی حزب چگونه توجیه می‌کند؟ کیانوری پاسخی می‌دهد که به نحو عجیبی خلاف واقع و عوامانه است. می‌گوید آنها هرگز در صد جلب افراد نظامی برنیامده‌اند، این افسران در نوجوانی گرایش‌هایی داشتند که در دوره انقلاب به سوی حزب کشیده شدند و خودشان آمدند! کیانوری از چندین افسر نام می‌برد و می‌گوید تمایلات حزبی، آنان را به طرف حزب توده جلب کرد «یک وقتی است که ما به دنبال افراد رده بالای نظامی به راه افتاده و آنها را جلب کرده‌ایم. در این صورت شما حق دارید بگویید که هدف

شما از این کار چه بود و حتماً نظر سویی داشته‌اید. ولی چنین نبود و هیچ یک از این افراد را ما پیدا نکردیم... پس عملکرد ما یک نقشه از پیش حساب شده نبود، اما کیانوری نمی‌گوید که این افسران وقتی به حزب روی آوردند، اولاً چگونه تبلیغات توده‌ای وسیله عناصر حزب آنها را جلب کرد؟ ثانیاً به فرض که دروازه حزب آنقدر بزرگ بود که خودشان وارد شدند، اما چگونه در رده‌های بالا جای می‌گرفتند و مسئول برگماری آنها چه کسی بود؟ ثالثاً به فرض که رده‌های بالای حزبی حقیقتاً بودند، اما چگونه می‌توانستند در سازمان مخفی مشغول بشوند و چه کسی آنها را در سازمان مخفی وارد کرد؟

واقعیت این است که خود کیانوری با برنامه‌ای حساب شده دستور جلب و جذب افسران را داده و می‌خواسته طبق نقشه‌های دقیق، به موقع از وجود آنها سوء استفاده کند. خود او نیز رده بالا و مکان سازمانی آنها را تعیین می‌کرده و بنابر سابقه‌ای که در اداره سازمان افسری و تجربه‌ای که از امتیازات عجیب آن داشته، شخصاً بر عملیات مخفی آنان نظارت مستقیم می‌کرده و وظائف محرمانه هر یک را مشخص می‌نموده است.

اینها که بر شمردیم، تنها حدس و گمان نیست. خود کیانوری نیز در صفحات متعددی در پایان خاطراتش به این مسائل اشارات صریحی کرده است. زیرا او از مزایا و فوائد افسران قوی، جسور و در عین حال فرمانبر که زیر فرمانش باشند، بخوبی آگاه بود.

۴۸۹- کشف سازمان مخفی - نظامی

مصاحبه کننده علت دستگیری کیانوری در ۱۲ بهمن ۱۳۶۱ و سبب انحلال حزب توده را توسط نهادهای قضائی کشور از او می‌پرسد. کیانوری با همین سبک و سیاق و روحیه‌ای که تا کنون در خاطراتش ارائه داده به جوابگویی می‌پردازد. اظهارات پایانی کیانوری در حکم آخرین مدافعات او هستند. ولی این اظهارات با گفته‌های قبلی او در اعترافات سال ۱۳۶۲ زمین تا آسمان تفاوت دارد. در اینجا او تمام گفته‌های قبلی خود را یکی یکی پس می‌گیرد، بطوری که خواننده با انکار باور نکردنی او روبه‌رو می‌گردد:

«واقعیت این است که در زمینه غیر قانونی کردن حزب توده ایران انتلیجنس - سرویس انگلستان نقش اصلی را داشت و بسیار زودتر از امریکا دست به کار شد. در فروردین ۱۳۶۱ یک افسر دون پایه سازمان امنیت کشوری شوروی (کا.گ.ب.) که در کنسولگری اتحاد شوروی در تهران کار می‌کرد به طرز مرموزی ناپدید شد... پس از گذشت چند ماه... سر و کله این فرد که ولادیمیر کوزیچکین نام داشت در ترکیه پیدا شد... سپس اعلام شد که وی از راه ترکیه به انگلستان پناهنده شده است... مدت کوتاهی پس از ناپدید شدن کوزیچکین، لئونید شبارشین - رابط ما با شعبه بین‌المللی حزب کمونیست شوروی - مسئله را به اطلاع من رسانید و درخواست کرد که برای یافتن او کمک کنیم. ما امکانات خود را به کار گرفتیم ولی به نتیجه نرسیدیم. مدتی پس از پناهندگی کوزیچکین به انگلستان، انتلیجنس سرویس پرونده قطوری برای حزب توده ایران درست کرد و با واسطه دولت پاکستان به جمهوری اسلامی ایران تحویل داد. بدین ترتیب، جمهوری اسلامی ایران براساس اطلاعات معمولی که کوزیچکین طرح کرده بود به دستگیری رهبران و کادرهای حزب توده ایران پرداخت... بهترین دلیل، گفته ارباب آقای کوزیچکین یعنی پروفیسور جیمزبیل امریکائی در کتاب شیر و عقاب - تراژدی روابط امریکا با ایران است... جیمزبیل می‌نویسد... اطلاعات کوزیچکین در اختیار مقامات ایرانی قرار گرفت و بیش از یک هزار نفر از اعضای حزب توده، که بسیاری از آنها تحت نظر بودند، دستگیر شدند»^۱ این توضیحات برای مصاحبه کننده قابل قبول نیست و ضمن استدلال خود می‌گوید حرف جیمزبیل سندیت ندارد. کیانوری اعتراض می‌کند که:

چنین نیست. افرادی از نوع جیمزبیل نمی‌توانند بدون ارتباط با سرویس‌های اطلاعاتی غرب باشند. خوب است که شما کتاب سیا و کنترل مغزها را بخوانید و ببینید که تقریباً همه استادان دانشگاه‌های امریکا که در رشته جامعه‌شناسی، سیاست و تاریخ و نظائر آن به ویژه در مسائل

بین‌المللی تحقیق می‌کنند در خدمت سیا هستند.^۱

البته مصاحبه‌کننده تناقضاتی که در بحث کیانوری وجود دارد روشن می‌کند. ولی کیانوری توجه ندارد که اولاً- این فرضیه احتمالاً به نتیجه‌گیری‌های شومی منجر خواهد شد. ثانیاً- ادعای کیانوری توهین زشتی به همه استادان دانشگاه‌ها در آن رشته‌هاست. ثالثاً- هیچ دلیلی برای ارتباط جیمزبیل با سازمان سیا وجود ندارد. زیرا با همین نوع استدلال می‌توان گفت که هر پژوهشگر تاریخی و سیاسی دیگری در خدمت سرویس‌های اطلاعاتی دولت متبوع خود می‌باشد! جیمزبیل و سایر استادان دانشگاه اگر هم به فرض در خدمت سازمان سیا باشند (و اکثراً بطور رسمی و موظف نیستند) تحلیل‌های اطلاعاتی و دستاوردهای تحقیقات امنیتی خود را برای کسب افتخارات ملی در اختیار نهادهای اطلاعاتی کشور متبوع قرار می‌دهند. همه از سرگذشت حیرت‌انگیز این گونه جاسوسان اطلاع داریم که بعضاً نیز به صورت قهرمانان افسانه‌ای و ملی درآمدند. اما این موارد با مصادیقی که آقای کیانوری برای نجات و برائت خود دست به توجیه آنها می‌زند، به کلی تفاوت می‌کند و در جهت عکس خدمت به مملکت است. چه کسی نمی‌داند که خدمات اطلاعاتی برای کشور خودی، با همین خدمات برای یک کشور بیگانه، از خدمت تا خیانت اختلاف تعریف دارد. برخلاف دلائل کودکانه‌ای که کیانوری برای کاستن از قبح اعمال جاسوسی خود ارائه می‌نماید، نفس خبررسانی غیر مجاز از اسرار ملی، بخصوص به بیگانگان، در عرف بین‌المللی جاسوسی محسوب می‌گردد و همه کشورها برای جاسوسی قوانین غلاظ و شِدادی وضع کرده‌اند. هیچ کشوری با این خیانت، سرشوخی ندارد.

۴۹۰- هسته پوست‌کنده این مدافعات

بطور خلاصه غرض اصلی و مغزگفتار آقای کیانوری این است:
کار رهبری حزب توده را در زمینه جاسوسی خیلی بزرگ کردند؛ این مسائل

اصلاً جاسوسی نبوده؛ خبر رسانی از دشمنان ایران به یک کشور ثالث هیچ قبیحی ندارد؛ رساندن اطلاعات نظامی به کشور دوست یعنی شوروی و حزب کمونیست آن که به مثابه برادر بزرگتر است یک عمل پسندیده می‌باشد؛ این اطلاعات فقط به کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی داده می‌شد و نه هرگز به کا.گ.ب. و جی.آر.یو. (مثل اینکه فرقی هم می‌کرد!) بنابراین کار خلافی نکرده‌ایم؛ لیکن از آنجا که امپریالیسم می‌خواست ما را قتل عام کند، بافته‌های بی‌اساس یک مأمور دون‌پایه به نام کوزیچکین را باور کردند، او را به غرب بردند و طبق یک طراحی زیرکانه، سناریوئی نوشتند و توسط دولت پاکستان در اختیار جمهوری اسلامی ایران گذاشتند. جمهوری اسلامی نیز براساس این پرونده قلابی که هیچ‌یک از محتویات آن با واقعیت تطبیق نمی‌کند، ما را گرفت و بی‌جهت پدرمان را درآورد، همین!... آیا واقعاً جریان این گونه بود؟ ما در مبحث بعدی از قول یک کارشناس حزب توده مختصراً به این کاذب پاسخ می‌دهیم.

اما نکته با مزه این است که کیانوری بدو از دلادیمیر کوزیچکین یک مأمور حقیر و هیچ‌کار می‌سازد تا شاید افشای ماجرای پول‌گرفتن‌های کیانوری وسیله کوزیچکین رازیر سؤال ببرد و با ایجاد این تردید که او مأموری «دون‌پایه» و فرودستی بود اتهامات او علیه خود را بی‌اثر یا دست‌کم کم‌اثر کند و بالتیجه کلیه اطلاعات کوزیچکین بی‌روتن جلوه نماید. اما همین که کوزیچکین را مسبب لو رفتن حزب نشان می‌دهد معلوم می‌گردد، بدون اینکه کیانوری خواسته باشد، پرونده کاملی از جزئیات حرکات حزب توده و روابط جاسوسی آن زیر بغل داشته و مأمور فوق‌العاده باهوش و زیرکی نیز بوده است. این همان تناقضی است که مصاحبه‌کننده هم به نحو دیگری با آن برخورد کرده است. لذا کیانوری باحالتی انفعالی و مقداری عقب‌نشینی و جازدن جوابی می‌دهد که معلوم می‌شود هنوز در حال و هوای قبل از بازداشت به سر می‌برد:

اطلاعات شما بیشتر از من است. من تصور نمی‌کنم که کا.گ.ب. اینقدر ولنگ و باز بوده است که کوزیچکین مانند من، طبق نوشته جیمزبیل، هزار نفر از خبردهندگان به آن را بشناسد. بعلاوه ما نام هیچ‌یک از افسران عضو حزب را هرگز به مقامات شوروی نداده بودیم. من نگفتم‌ام که انگلیسی‌ها

سازمان نظامی حزب را لو داده‌اند. تصور من این است که ام.آی.۰۶ همه اطلاعات خود را درباره افرادی که می‌خواست از سرشان خلاص شود به نام کوزیچکین در اختیار جمهوری اسلامی ایران گذارد.

نتیجه اینکه: الف) کا.گ.ب. سازمانی است بسیار منسجم و منضبط و هنوز هم مورد حمایت و دفاع کیانوری می‌باشد. ب) مگر امکان داشت که شوروی از مشخصات کامل عضویت افسران توده‌ای (و سایر افسران کمونیست در کشورهای دیگر) بی‌خبر مانده باشد؟ به احتمال زیاد کیانوری قبل از عضویت رسمی یک افسر، مقامات مربوط را در شوروی خبر می‌کرد و حتی نظر آنها را درباره مقام و مکان او در سلسله مراتب مخفی استمراج می‌کرد. نگارنده مدرکی برای اثبات این بوروکراسی در دست ندارد ولی قرائن و شواهد و خاطرات و نظر بعضی افسران سابق حزبی گواه بر این مدعاست. ج) این هزار نفر توده‌ای در سطوح بین‌المللی از اهمیت خارق‌العاده‌ای برخوردار بودند؛ آنقدر مهم که ام.آی.۰۶ می‌خواست از سرشان خلاص شود. د) او در همین صفحه پیش گفته بود «در زمینه غیرقانونی کردن حزب، اتلیجنس سرویس انگلستان نقش اصلی را داشت و بسیار زودتر از امریکادست به کار شد» و اینجا می‌گوید «من نگفتم ام که انگلیسی‌ها... لو داده‌اند» بلکه «تصور من این است که ام.آی.۰۶ اطلاعات خود را... به نام کوزیچکین در اختیار جمهوری اسلامی گذارد»!! غیر از کلی بی‌ربط گویی. تناقض و تضاد، معلوم می‌شود که منابع انگلیسی نیز در جریان «اطلاعات» جاسوسی توده‌ای‌ها بوده‌اند ولی در نهایت به نام کوزیچکین بخصوص، در اختیار جمهوری اسلامی گذارده‌اند! در حالی که می‌توانستند این واقعیت‌ها را به نام خودشان یا هر سازمان اطلاعاتی دیگر مثل موساد هم بدهند. آنها اساساً احتیاجی به نام کج و معوج کوزیچکین نداشتند تا او را بلاگردان اطلاعات و مبادلات جاسوسی خود گردانند.

۴۹۱- بابک امیر خسروی

به پایان غم‌انگیز حزب توده، خاطرات کیانوری و جوابگویی به او می‌رسیم. در آخرین صفحات خاطرات کیانوری و از آخرین افرادی که او درباره آنها اظهار نظر

نموده بابتک امیرخسروی جایگاه ویژه دارد.^۱ امیرخسروی به اندازه لازم و کافی خاطرات کیانوری را مورد نقد و بررسی قرار داده و انتقادهای جدی و بزرگی بر آن وارد کرده است. چنین به نظر می‌آید که گفت و شنود طرفین مصاحبه رو به پایان داشت. ولی ناگهان آنها متوجه می‌شوند که چهره امیرخسروی را به قدر کفایت خراب نکرده‌اند. امیرخسروی خود به این موضوع اشاره گذرای کرده است. بنابراین پرونده او را می‌کشایند تا جای بالقوه‌ای را برای «چپ دموکرات و مستقل» سالم باقی نگذارند. کیانوری علیه امیرخسروی اتهاماتی وارد کرده که او خود از عهده جوابگویی برآمده است و ما از انعکاس پاسخ‌های خصوصی امیرخسروی که حق اوست، صرف‌نظر می‌کنیم و به جای آن از نقد و بررسی‌های عمومی او درباره کردار و رفتار و روحیات کیانوری (که فاقد جنبه‌های دفاع شخصی است) استفاده می‌نماییم. در واقع ضمن مباحث اخیر (راجع به رابطه اطلاعاتی کیانوری با سازمان‌های ذیربط شوروی) پاسخ در خورد کیانوری را موکول به یادداشت‌های قابل اعتنای امیرخسروی کرده بودیم. ولی تأکید می‌گردد که این همه، به هیچ وجه دلیل بر اشتراک نظر و عمل او در تمام مقاطع (برخوردها، تعاریف تئوریک، وقایع تاریخی و اجتماعی، ایدئولوژی و...) با ما نیست. ما خود انتقادهای جدی بر بعضی از موضوعات «نقدی بر خاطرات کیانوری» نوشته امیرخسروی که تاکنون در اطلاعات ضمیمه منتشر شده است داریم. از این استثنائات که بگذریم، انصافاً باید گفت که امیرخسروی در پاسخگویی به کیانوری موفق بوده، در بیشتر مواقع بحث و تحلیل‌های مستدل و منطقی و بعضاً عینی و تجربی ارائه نموده است. امیرخسروی در پیشگفتاری که در «نقدی بر خاطرات آقای کیانوری» نوشته است می‌گوید:

اینک که خاطرات کیانوری به چاپ رسیده و او رازهایی را که از ما پنهان می‌داشت آشکارا بازگو می‌کند، تازه درمی‌یابیم که ایشان از سال‌ها پیش از انقلاب، لااقل از زمانی که نماینده ژنرال دولین برای کسب اطلاعات

جاسوسی پیرامون مشخصات هوایمای اف ۱۴ به او ماموریت می دهند... و او مشتاقانه می پذیرد... در تلاش بوده است که به هر قیمت کفه ترازوی قدرت را به نفع خود بچرخاند... [در محاکمه افسران توده‌ای] سرهنگ بیژن کبیری از ژرفای گردابی که کیانوری با اعترافاتش برای وی تدارک دیده بود، آخرین دفاع خود را با این کلمات تلخ و غم‌انگیز به پایان می برد «متأسفانه حزبی را انتخاب کردم که رهبرانش امروز اعتراف به خیانت و وابستگی نمودند که من اطلاع نداشتم و بعد که این اعترافات را دیدم و شنیدم، متوجه قضیه شدم و شدیداً آن را محکوم می نمایم. اینها نه تنها به کشور و انقلاب و مردم خیانت کردند، بلکه به من نیز خیانت کردند...»

کیانوری اگر به حداقل موازین اخلاقی پایبند بود و ذره‌ای شرم که یک فضیلت انسانی است بهره داشت، دست کم به علت مسئولیت انکار ناپذیرش در اقدامات و تخلفات قبلی و گواهی دادن‌هایش که در اعدام انسان‌های شریفی داشته است... به سکوت می گذرانند... کیانوری به جای این کار، اینک بعد از ۱۰ سال... به فکر تطهیر سیاسی خویش و کسب حیثیت خود افتاده، بر اجساد مردگان پای می کوبد، رجز می خواند، آنها را به شهادت می طلبد، از زبان آنها به نفع خود سخن می گوید و حتی می کوشد جاسوسی برای شوروی را توجیه کند و با خلط مبحث و سفسطه کاری از قبح آن بکاهد. آسمان و ریسمان به هم می بافت تا به خواننده بقبولاند که آنچه صورت گرفته گویا با تعریف جاسوسی مطابقت ندارد! طوری حرف می زند که گویا به فعالیت انقلابی و «ضدامپریالیستی» مشغول بوده است...

کار جاسوسی کیانوری به این اقدام [درباره اف ۱۴] محدود نبود. کیانوری از طریق شبکه گسترده جاسوسی که در ایران برپا کرده بود، خبرها و اطلاعات را از درون نهادهای نظامی ایران که در حال جنگ با عراق بودند، جمع‌آوری می کرد و در اختیار شوروی قرار می داد که

متحد سیاسی و نظامی عراق و اولین تامین کننده تسلیحاتی آن بود... کیانوری به بهانه «خاطرات» در سرتاسر کتاب، با میدان خالی که در اختیارش گذاشته‌اند به مخالفان خود کینه‌جویانه می‌تازد و از هیچ دشنام و توهین و تهمت‌زنی روگردان نیست. غافل از آنکه با این کارها ذره‌ای از حیثیت سیاسی بر باد رفته خود را به کف نخواهد آورد. اما در نشر آنها در شرائط کنونی نفع بسیاری هست که به حساب از ما بهتران واریز خواهد شد... کیانوری نسبت به جریان‌هایی که انگشت روی این وابستگی حزب توده گذاشته‌اند و به افشای آن پرداخته‌اند نیز به همین گونه کینه می‌ورزد. در همین راستا آنچه روح مرا از خواندن این خاطرات و مصاحبه وی با روزنامه جمهوری اسلامی آزار می‌دهد، تلاشی است که وی به ویژه برای بی‌اعتبار ساختن و لکه دار کردن برخی از شخصیت‌ها و جریان‌های ملی و چپ دموکرات غیر وابسته به کار می‌برد که گویی وظیفه دارد تانسل جوان را که از ماجراها اطلاعی ندارد به گمراهی بکشاند و نسبت به آنان بدبین سازد. کردار کیانوری و نوشته‌هایی که از او برجا مانده است، نشان می‌دهد که شیوه تهمت‌زنی، اساس فرهنگ سیاسی و اخلاق و آئینه تمام‌نمای شخصیت او در طول زندگی سیاسی‌اش بوده است. او در این عرصه سخت بی‌مهابا و گستاخ است^۱

با تشکر فراوان از خوانندگان گرامی که با حوصله غیرقابل توصیف خود این وجیزه را تا آخر خواندند و مطالعه آن را تحمل فرمودند.

تهران - ۲۳ شهریور ماه ۱۳۷۴

۱- بابک امیرخسروی «نقدی بر خاطرات آقای کیانوری» اطلاعات ضمیمه، مورخ ۳۱ تیر، ۲ و ۳ مرداد ۱۳۷۲، تاکیدها بر متن افزوده شده است

